

جستاری در منابع، روش‌های استدلال، محاسن و معایب مکتب اصولی متکلمان

فرزاد پارسا*

استادیار دانشگاه کردستان

(تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۸۸/۹/۲ - تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۸۹/۳/۱۱)

چکیده

مکتب متکلمان، از مشهورترین مکاتب اصولی در میان اهل سنت، معتزله و اباضیه است. در این مکتب، به شیوه‌ای قیاسی و از راه تنقیح گرایشی قضایا و بدون دخالت فروع فتاوا، به تقریر و تکوین قواعد اصولی پرداخته می‌شود. منابع این مکتب در پژوهش، قواعد اصولی، علم کلام، لغت، فقه و منطق است. راهبردهای اصلی این روش، نظر و مسالک جدلی است. این مکتب دارای جنبه‌های مثبت و قابل دفاعی چون تجرید مسائل و بی‌طرفی در تحلیل و تنقیح آنها، استقلال و آزادی در اظهار نظر، حاکمیت اصول بر فروع، توجه به تحریر محل نزاع، بحث تفصیلی و دقیق در مورد مسائل و جنبه‌های قابل انتقادی چون پرداختن به مسائل غیر مرتبط با اصول فقه، مناقشه مسائل فاقد آثار فقهی، عدم توجه لازم به فروع فقهی و مبالغه در بیان استدلال‌ات فرضی و جواب دادن به آنها است.

کلید واژه‌ها اصول فقه - مکتب - متکلمین - منابع.

طرح مسأله

در تقریر و تنقیح قواعد علم اصول فقه، مکاتب مختلفی ظهور کرده‌اند. مشهورترین این مکاتب، دو مکتب متکلمان و فقیهان است. این دو مکتب، از حیث روش طرح و ترتیب مسائل و شیوه استدلال و تنقیح و تهذیب مسائل اصولی، تفاوت‌هایی با هم دارند. بر

خلاف مکتب فقیهان که به روشی استقرائی و با ملاحظه فروع فتاوی فقهی متقدمان به طرح و تقریر مسائل اصولی می‌پردازد و در واقع، قواعد فقهی را از راه تحقیق و تتبع در مآخذ و مبانی فتاوی فقهی و از بطن همین فتاوا استخراج می‌کند. متکلمان، غالباً به شیوه‌ای قیاسی و از راه تنقیح‌گرایی فضاها و بدون دخالت فروع فتاوا، به تقریر و تکوین قواعد اصولی پرداخته‌اند و در واقع فروع عملی را به تبعیت از قواعد کلی الزام کرده‌اند. اصولیون شافعیه، مالکیه، حنابله، معتزله و اباضیه در مکتب متکلمان ساماندهی می‌شوند. از بنیان و مشاهیر این مکتب، می‌توان به امام شافعی، قاضی ابوبکر باقلانی، قاضی عبدالجبار معتزلی، امام الحرمین، غزالی، فخر رازی، ابوالحسین بصری معتزلی، ابوالولید باجی، قاضی ابویعلی حنبلی و... اشاره کرد. این روش تدوین و ترتیب مسائل که به واسطه متکلم بودن بنیان و طراحان آن، به مکتب یا روش متکلمان موسوم است، ابعاد، لوازم و اقتضائاتی دارد که غالباً در مقدمات کتب اصولی به اجمال مطرح می‌شود. تبیین جوانب و لوازم مختلف این روش اصولی و بیان فواید و امتیازات و نقائص و انتقادات آن، مستلزم تحقیقی جامع‌تر و روشن‌تر است. این مقاله در واقع عهده‌دار چنین تبیین و توضیح و تفصیلی است.

منابع متکلمان در پژوهش قواعد اصولی

۱- علم کلام

در این مکتب، میان علم کلام و علم اصول فقه، رابطه مستحکمی وجود دارد و این رابطه یا موضوعی است یا مسلکی. مراد از رابطه موضوعی، طرح موضوعات و مسائل کلامی در علم اصول و منظور از رابطه مسلکی، ارتباط یا در واقع اشتراک این دو علم در روش طرح مطلب و تقریر مبانی و تحریر استدلال‌ات آن است.

رابطه موضوعی: اینکه مباحث کلامی، از چه زمانی وارد اصول فقه شده است، به روشنی معلوم نیست؛ چه منابع اولیه این علم، به دست ما نرسیده و به یقین نمی‌توانیم إدخال آنها را به کسی منتسب کنیم. اما در منابع بعدی، یعنی در منابع مدون قرون چهارم و پنجم هجری، می‌توان این کار را به قاضی ابوبکر و قاضی عبدالجبار نسبت داد. إدخال بعضی از این مسائل در علم اصول، بی‌سبب نبوده و به خاطر ارتباطی که با قواعد اصولی یافته‌اند، داخل این علم شده‌اند؛ مانند مسأله کلام خدا که همراه با قواعد احکام تکلیفی مورد بحث قرار می‌گیرد. گاه تأثر از مذهب اعتقادی نیز متکلمان را واداشته که مباحث کلامی فراوانی را در ضمن مسائل اصولی بیان کنند که ارتباط روشنی با اصول

فقه ندارند. چنان که ابویعقوب وارجلانی، در کتاب «العدل و الإنصاف فی أصول الفقه و الإختلاف»، این کار را کرده است (نک: وارجلانی، ۳۱۳، ۲۸۶، ۶۳، ۴۲، ۳۶، ۳۵). هم چنین تأثر اصولیون متکلم از علم کلام، گاه سبب شده که در ضمن مباحث اصولی به بحث از مسائلی نظری بپردازند که از مسائل کلامی نیست و بلکه انعکاسی از بعضی موضوعات علم کلام است و چنان که غزالی می‌گوید، غلبه علم کلام بر طبیعتشان، سبب این امر شده و علاقه به کار کلامیشان سبب شده تا این مباحث را در علم اصول وارد سازند (غزالی، ۹) مانند مسأله حکم افعال قبل از شرع که بحثی کلامی نیست؛ با این حال اصولیون این مکتب، به سبب خوگرفتن به روش نظری مکتسب از علم کلام و مجادلات و مناظرات آن، به طرح آن اقدام کرده‌اند. البته با این وجود باز هم غزالی متکلمان را از این حیث معذور می‌داند و معتقد است که طرح این مباحث، جهت اقامه برهان و مباحثه با منکران لازم است (نک: همانجا).

رابطه مسلکی: تأثر مسلکی این مکتب از علم کلام، از وضوح بیشتری برخوردار است. در واقع همین تأثر مسلکی، نمود بارز رابطه علم کلام با علم اصول است؛ چه، اساس علم کلام، نظر و استدلال، با بکارگیری ادله عقلی و نقلی و پیمودن طریق جدل و مناظره است. مکتب متکلمان هم در غالب موارد، همین راه را می‌پیماید. به عنوان مثال، متکلمان غالباً به طرح و توصیف مفاهیم و مصطلحات مورد استفاده خود می‌پردازند. اهمیت اصطلاح‌شناسی یا به تعبیر امروزی، ترمینولوژی، از نظر آنان به اندازه‌ای است که گاه به تألیف کتابی در این باره پرداخته‌اند؛ چنان که ابن فورک (م ۴۰۶ ه. ق) به تألیف کتاب «الحدود» پرداخته است و همین شیوه را نیز اصولیون متکلم به کار برده‌اند و در کتب خود به بیان تعاریف و مصطلحات مورد استفاده خود پرداخته‌اند و حتی بعضی از آنها هم مانند متکلمان در کتب خاصی - مانند کتاب «الحدود فی الأصول» ابوالولید باجی - به تعاریف این اصطلاحات روی آورده‌اند. همچنین روش مرسوم در علم کلام، یعنی جدل و مناظره با خصم و استقراء فروض ممکن در مسأله و بکاربردن نهایت وسع خود در ردّ و پاسخ‌گویی به آرا و استدلال‌ات مخالف تا الزام خصم، عیناً در این مکتب اصولی جاری است.

۲- علم لغت عربی

قرآن کریم و سنت شریف نبوی که بزرگترین منابع قانون‌گذاری در اسلام هستند به زبان عربی می‌باشند؛ لذا طبیعی است که فهم این دو منبع بزرگ، متوقف بر شناخت

زبان عربی و احاطه بر معانی الفاظ و مدلولات و ترکیبهای آن باشد و همین اهمیت بالا، اصولیون را واداشته که در کتب خود به صورت مفصل به مباحث لغوی مرتبط پردازند؛ به گونه‌ای که مباحث لغوی از مهمترین مباحث علم اصول شده است. بسیاری از قواعد اصولی، قواعد لغوی است. قرافی در این باره می‌گوید: «مسائل اصول فقه، غالباً قواعد احکام است که ناشی از الفاظ خاص عربی و امور عارض بر آنها چون نسخ و غیره است» (نک: قرافی، ۲/۱). امام‌الحرمینی نیز می‌گوید: «مادام که شخص در مسائل نحو و لغت تبحر نداشته باشد، دارای استعداد و توانایی تأمل و اظهار نظر در مسائل شرعی نخواهد بود» (جوینی، ۱۳۰/۱). از اینرو اصولیون متکلم توجه وافر به مباحث لغوی مبذول داشته‌اند؛ اما در برخی موارد، روشی متمایز از روش فقها اتخاذ کرده‌اند؛ به عنوان نمونه، متکلمان، الفاظ واضح را به ظاهر و نص و الفاظ مبهم را به مجمل و متشابه تقسیم کرده‌اند؛ اما فقها، الفاظ واضح را به ظاهر، نص، مفسر و محکم و الفاظ مبهم را به خفی، مشکل، مجمل و متشابه تقسیم کرده‌اند. نیز متکلمان، دلالت لغوی نصوص بر احکام را به دلالت منطوقی و مفهومی و مفهوم را به مفهوم مخالف و موافق تقسیم کرده‌اند؛ اما فقها طرق دلالت را به عبارت‌النص، إشارة‌النص، دلالة‌النص و دلالة‌الإقتضاء تقسیم کرده‌اند. نکته‌ی حائز اهمیت این است که متکلمان به بحث در مورد بعضی از قضایای لغوی پرداخته‌اند که مدخلیتی در قواعد اصولی و عمل استنباط ندارند؛ مانند بحث درباره‌ی انواع لفظ، اقسام لفظ مفرد، ترادف در لغت و تقسیم اسم به جزئی و کلی و ...

۳- علم فقه

بدیهی است که نمی‌توان رابطه‌ی فقه با علم اصول را منکر شد. علم اصول، ضوابط و قواعدی را برای فقها به دست می‌دهد تا آنان، بر اساس این قواعد به استنباط احکام از منابع و اجتهاد پردازند و به عبارتی روشن علم اصول فقه بنیان فقه است. به همین دلیل، گرچه روش این مکتب، تنقیح قواعد اصولی بدون تقید و در نظر گرفتن مسائل و فتاوی فقهی است، با این حال، نوشته‌های آنان به صورت مطلق، عاری از فروع فقهی نیست. این فروع را می‌توان به صورت پراکنده، در اثنای مباحث اصولی و به شکل مثال برای تقریر و تبیین دقیق‌تر قواعد اصولی مورد اختلاف مشاهده کرد. این مثالها را بیشتر در آثار کسانی می‌توان یافت که به مانند ابوالولید باجی و ابواسحاق شیرازی، خود در اصل، فقیه هستند (نک: شیرازی، التبصرة؛ همو و باجی، شرح‌اللمع، احکام الفصول فی

أحكام الأصول). با این حال، چنان‌که در مباحث بعدی با تفصیل بیشتر خواهد آمد، در مکتب اصولیین متکلم، تقریباً تقید و التزامی به فروع فتاوی فقهی وجود ندارد و حفظ حرمت فتوای فقهی بانیان مذهب، نهایتاً در تنقیح ضابطه اصولی تأثیری ندارد.

۴- علم منطق

این علم دو وظیفه اساسی دارد؛ اول بیان قوانینی که شایسته است عقل بر اساس آنها عمل کند تا فکر صحیح از فاسد متمایز گردد. دوم، کشف خطای تفکر و انواع و اسباب آن. با این مفهوم، منطق، نقش بزرگی در بنای قواعد اصولی و تنقیح آنها دارد و حتی می‌توان گفت که در ورای همه قواعد علمی، پشتوانه‌هایی از استدلالات منطقی وجود دارد. در اینجا منظور از منطق، منطق یونانی یا ارسطویی است. از حیث موضوع، در مؤلفات اصولی، از آغاز تا قرن پنجم هجری، این منطق در کتب اصولی انعکاسی ندارد. ابن تیمیه معتقد است که اولین کسی که منطق ارسطویی را در اصول فقه داخل کرد، غزالی بوده است (نک: ابن تیمیه، ۸۶-۸۷/۲) اما این سخن درستی نیست؛ چه، قبل از وی کسان دیگری هم این کار را کرده‌اند که در رأس آنان می‌توان از امام الحرمین، استاد غزالی نام برد. وی در مقدمه کتاب خود، به بحث درباره معنای علم، حقیقت و مدارک و مراتب آن و سایر قضایای مربوط به این مسائل پرداخته است (نک: ۹۵-۱۲۳/۱). می‌توان گفت که غزالی، فقط کار وی را تکمیل کرده است. اما متأخران این مکتب، همچون قاضی بیضاوی، تا حدود زیادی از این مقدمات منطقی فاصله گرفته‌اند. نیز کسانی که فقیه بوده‌اند، از این تأثیر تا اندازه‌ای به دور مانده‌اند. بعد از غزالی، تأثیر اصولیون متکلم از علم منطق، یکسان نیست؛ بیشترین تأثیر را امام فخر رازی در «المحصل» گرفته است؛ به طوری که می‌توان گفت این کتاب نمونه بارز و آشکاری از تأثیر قواعد اصولی از منطق ارسطویی است و وی در آن، از قوانین منطق و اسلوبهای آن در قیاس، روشی را برگزیده و در تقریر و تنقیح قواعد اصول و استدلال بر آنها و دفاع از رأی خود، بر مبنای آن عمل کرده است. اما آمدی که هم عصر وی است، تا حدود زیادی از این تأثیر کاسته و به اسلوب اصولیون متکلم سابق رجوع کرده است (نک: خلیف، ۲۹۸-۲۹۹/۲).

از حیث روش، پژوهش در قواعد اصولی، از زمان امام الحرمین - و حتی می‌توان گفت از زمان باقلانی - عاری از تأثیر منطق ارسطویی نبوده است. شایان ذکر است که این

دوره، یعنی اواسط قرن پنجم هجری، نقطه تمایز دو دوره مهم از ادوار علوم اسلامی است؛ دوره پیش از ورود منطق ارسطویی و فلسفه یونانی به حوزه علوم اسلامی و دوره مابعد از آن (نک: فوقیه، ۱۳).

راهبردهای اساسی در روش اصولیون متکلم

۱- نظر

وظیفه نظر، طلب علم یا ظن به امر مورد نظر یا ادراک منظور فیه بر سبیل علم یا ظن است. اصولیون متکلم، در تحقیقات اصولی خود، نظر را به کار برده‌اند. مظاهر این کاربرد، در آثار آنان بسیار متنوع است. به طوری که در جای جای نوشته‌های آنان متجلی است؛ چه، آنان مجال وسیعی برای عقل و تفکر و تأمل باز می‌کنند و تنها زمانی عرصه را بر آن تنگ می‌کنند که از مقتضای ضوابط و معیارهای صحیح نظر خارج شود (فلوسی، ۳۳۹). مظاهر نظر عقلی در نزد اصولیون متکلم را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱-۱- نظر مجرد به قواعد اصولی: این دسته از اصولیون، قواعد اصولی مورد نظر خود، اعم از قواعد اتفافی و اختلافی را در صیغ نظری منطقی، موجز و مجرد از تطبیقات فقهی مطرح و منقح کرده‌اند؛ مثلاً ابوالحسین بصری در بحث «دلالت امر موقت بر وجوب فعل بعد از سپری شدن وقت» می‌گوید: «امر، مقتضی انجام فعل بعد از سپری شدن وقت نیست؛ خواه مکلف در آن وقت اطاعت کرده باشد یا اطاعت نکرده باشد و انجام آن در آن وقت به دلالت دیگری نیاز دارد؛ زیرا اگر کسی به دیگری گفت: «افعل هذا الفعل فی يوم الجمعة» این شامل روزی غیر از جمعه نمی‌شود و آنچه که امر بر آن دلالت نداشته باشد، امر بر اثبات یا نفی آن دلالت ندارد. به همین دلیل، امر، بر طلب فعل قبل از فرا رسیدن وقت، دلالت ندارد و اگر امر، مقید به یک صفت بود، امر بر وجوب آنچه که حائز این صفت نیست، دلالت ندارد» (بصری، ۱۳۴/۲).

۱-۲- توجه به تعاریف: این دسته از اصولیون، به تعریف مصطلحات، عنایت خاصی دارند و در هنگام بررسی مسائل اصولی، بیش از هر چیز به تعریف دقیق مصطلحات می‌پردازند. ابن عقیل می‌گوید: «عده‌ای از اصولیون، معتقدند نیازی به تعاریف نداریم و آنها اموری بی‌معنا هستند؛ زیرا با وجود اسامی دیگر نیازی به آنها نیست، چه اسامی، اعلام مسمیات هستند. این سخن آنان باطل است؛ زیرا در تعاریف، فواید بسیار بزرگی هست که در اعلام و اسامی یافت نمی‌شود» (نک: کلودانی ۳۳/۱، پاورقی ۱). این اهمیت باعث شده تا بسیاری از اصولیون این مکتب، در مقدمه مؤلفات خود، فصل خاصی را به باب

حدود و تعاریف اختصاص دهند و در آن به تعریف مصطلحات اصولی و غیره پردازند و گاه به تألیف کتب مستقل در این باره روی آورند. اهمیت تعریف به اندازه‌ای است که گاه، تعریف یک اصطلاح و تنقیح و توجیه قیود مذکور در آن و تبیین جامعیت و مانعیت و دفع اعتراضات وارد بر آن و ردّ و ابطال تعاریف دیگران، مستلزم صرف وقت زیاد از سوی نویسنده و خواننده منابع این مکتب اصولی است.

۲- استدلال

منظور از استدلال، طلب دلیل از منابع و معیارهای معتبر و اقامه آن در مقام احتجاج و اثبات مسائل است. اصولیون متکلم، در آثار خود به این امر روی آورده و از این راه به اثبات آرای خود در مقابل مخالفان خود پرداخته‌اند. از این رو، در کتب آنان، استدلالات زیادی را در مورد مسائل مورد نزاع می‌توان یافت. دلیل در نزد این اصولیون، اعم از نقلی و عقلی است. دلیل نقلی، قرآن، سنت و اجماع است؛ ولی دلیل عقلی، طرق و مجاری متعددی دارد که به شرح زیر قابل طرح است:

۲-۱- اثبات نتیجه با اثبات مقدمات: مثلاً فخر رازی، در بیان اینکه امر، بعد از حظر برای وجوب است، می‌گوید: «مقتضی وجوب موجود است و معارض موجود، صلاحیت معارضه را ندارد. پس تحقق وجوب واجب است. مقتضی دلالت امر بر وجوب است. دلیل عدم صلاحیت معارض برای معارضه دو چیز است: ۱- ... ۲- ...» (فخر رازی، ۱/۲۳۶).

۲-۲- قیاس امور همانند بر یکدیگر: ابواسحاق شیرازی، در مقام استدلال بر جواز تخصیص خبر، با قیاس آن بر جواز تخصیص امر و نهی، می‌گوید: «جایز است که برخی از افراد عموم مراد باشند؛ چنان‌که این امر، در امر و نهی، جایز است. پس چون در آنجا تخصیص جایز است، در اینجا نیز جایز است» (شیرازی، التبصرة، ۱۴۳).

۲-۳- دلیل ملازمه: یعنی بیان ملازمه دو امر جدایی‌ناپذیر و استنتاج نتیجه واحد. مانند این استدلال قاضی ابویعلی که در مسأله عدم اسقاط امر موقت با فوت وقت می‌گوید: «اگر با اتمام وقت آن، ساقط شود، در این صورت گناه نیز به مانند وجوب با فوت وقت ساقط می‌شود؛ اما چون گناه ساقط نمی‌شود، پس وجوب نیز ساقط نمی‌شود» (نک: ابویعلی، ۱/۲۹۴).

۴-۲- استدلال به تقسیم: این استدلال، در مقام نفی به کار می‌رود؛ بدین صورت است که صور و احتمالات مسأله را به صور عقلی و محتمل تقسیم و حصر کرده، سپس آن صورتها یکی یکی نفی شوند تا نهایتاً نفی کل بر آن مترتب گردد؛ مثلاً قاضی ابوبکر در مورد اینکه عموم صیغه ندارد، چنین استدلال می‌کند: «اگر عموم صیغه‌ای می‌داشت تا برای آن ثابت شود، علم به وجود این صیغه یا با عقل یا با لغت و یا با نقل بود. اما علما اتفاق نظر دارند که عقل در این باره مجالی ندارد و نقل دو نوع است: متواتر... و آحاد... پس اگر خبر از جمله اخبار آحاد باشد... جایز نیست... و اگر خبر از آنان متواتر و موجب علم باشد... اما وقتی که به درون خود رجوع می‌کنیم، می‌بینیم که عالم به این امر نیست؛ بلکه عالم به خلاف آن است؛ پس این دلیل سقوط این دعاوی و بطلان آنها است...» (نک: باقلانی، ۵۵-۵۶/۳).

۵-۲- استدلال به احتمال خلاف برای ابطال دلیل مخالف: این نوع، در ادله و حجج به کار می‌رود. بدین صورت که می‌گویند آنچه احتمال خلاف در آن وارد شود، صلاحیت این را ندارد که حجت و دلیل باشد؛ مثلاً در ردّ اجماع سکوتی می‌گویند فرد ساکت احتمال دارد که موافق باشد یا نباشد، یا اجتهاد نکرده باشد یا اجتهاد وی نتیجه نداده باشد و تعبیر اصولیین در این باره این است که: «مع الإحتمال لا یتم الإستدلال» یا «إذا جاء الإحتمال بطل الإستدلال».

۶-۲- استدلال به نفی دلیل: اصولیین می‌گویند عدم وجود دلیل بر حکم معین، دلالت دارد که حکمی بر خلاف این حکم موجود است؛ مثلاً باجی در مورد عدم صحت استدلال به قرائن می‌گوید: «دلیل این قول ما این است که هر یک از این دو لفظ مقترن، حکم خاص خود را دارند و صحیح است که هر کدام به تنهایی یک حکم داشته باشند؛ پس فقط در صورت وجود یک دلیل می‌توانند با هم اجتماع یابند. دلیل دیگر این است که اجتماع علت دو چیز در یک حکم، موجب اجتماع آنها در دیگر احکام نیست؛ مگر اینکه در این باب دلیلی وجود داشته باشد. پس اینکه این امر، در صورت عدم اجتماع آنها در یک علت، واجب نباشد، شایسته‌تر و بهتر است» (باجی، ۶۷۵).

۷-۲- استدلال به متفق علیه بر مختلف فیه: یعنی تطبیق حکم مسأله مورد اتفاق، بر مسأله مورد اختلاف، در صورت وجود تشابه میان آن دو؛ مثلاً کلودانی در مورد اینکه پیامبر (ص) در امر خود داخل نمی‌شوند، می‌گوید: «اهل لغت اتفاق نظر دارند که اگر سید به برده‌اش امر کرد که به او آب بدهد، خود - سید - داخل در این امر نمی‌شود.

پس رسول خدا (ص) نیز در صورتی که به امت خود فرمان دهند، مشمول حکم فرمان خود نمی‌شوند» (کلوذانی، ۲۷۳/۱).

۲-۸- استدلال تسلسلی: این استدلال هم یکی از ادله نفی است. ابوالحسین بصری در استدلال بر اینکه انقراض عصر، شرط حجیت اجماع نیست، می‌گوید: «اگر انقراض عصر را معتبر بدانیم، اجماع منعقد نمی‌شود؛ زیرا عده‌ای از تابعین در زمان صحابه، اهل اجتهاد بوده‌اند و این امر مخالفت با صحابه را برای آنان جایز می‌کند؛ زیرا عصر صحابه هنوز منقرض نشده بود. نیز اعتبار انقراض عصر تابعین واجب است و روشن است که در زمان تابعین کسانی از تبع تابعین دارای اهلیت اجتهاد بوده‌اند و مخالفت با تابعین، به علت عدم انقراض عصر تابعین، برای تبع تابعین جایز است. هم چنین واجب است که انقراض عصر تبع تابعین نیز معتبر باشد و همین طور سایر عصرهای بعد از آن» (بصری، ۴۲/۲).

۳- جدل

کتب اصولیون متکلم، تحت تأثیر اسلوبها و روشهای جدل قرآنی، آکنده از صورتهای جدل و اسلوب مناظره و احتجاج است و حتی بعضی از آنان، کتبی را فقط به بحث جدل در اصول فقه اختصاص داده‌اند؛ مانند: «الکافیة فی الجدل» تألیف امام‌الحرمین جوینی و «المنهاج فی ترتیب الحجاج» نوشته ابوالولید باجی و «المعونة فی الجدل» تألیف ابواسحاق شیرازی. مسالک جدل در نزد اصولیون متکلم را می‌توان در موارد زیر خلاصه کرد:

۳-۱- ردّ احتجاج به دلیل و ارجاع آن به معنای حقیقی: از این مسلک جدلی در ردّ احتجاج به دلیل، در مسأله مورد بحث استفاده می‌کنند؛ نه ردّ خود دلیل؛ یعنی می‌خواهند بگویند که محل استدلال به دلیل، مسأله دیگری است؛ نه مسأله مورد بحث؛ مثلاً قاضی ابوبکر در مسأله دلالت امر بر فور یا تراخی می‌گوید: «اگر گفتند: اجماع است که انجام آن در زمان مقدم واجب و مأموریه است، پس واجب است که آنچه در زمان دوم واقع می‌شود، مأموریه نباشد، جواب این است: اجماع آنان بر مأموریه بودن مورد اول بر غیر مأموریه بودن مابعد آن دلالت ندارد و اختلاف مخالفان در این باب، قدحی در

قول ما ایجاد نمی‌کند؛ زیرا وی در قول خود راه خطا رفته است» (باقلانی، ۲/۲۱۵؛ نک: شیرازی، الوصول إلی مسائل الأصول، ۱/۱۵۳-۱۵۵).

۳-۲- نفی ملازمه: این روش وقتی بکار می‌رود که مخالف، ادعای تلازم میان دو امر را بکند، اما اصولی با این طریق، این تلازم را نفی کرده و وجه انتفای آن را بیان می‌دارد؛ مثلاً امام فخر رازی در ردّ قول قائلان به اینکه نهی مقتضی فساد، منهی عنه است می‌گوید: «جواب ما این است که این امر لازم نمی‌آید؛ زیرا اشتراک امور ضد هم در برخی از صورت‌های لوازم ممکن است و اگر این امر را بپذیریم، در این صورت چون امر بر اجزاء دلالت دارد، واجب است که نهی بر آن دلالت نکند؛ نه اینکه بر فساد دلالت داشته باشد؛ والله أعلم» (فخر رازی، ۱/۳۵۰-۳۴۹).

۳-۳- منع اعتبار دلیل: وقتی که مخالف به چیزی به عنوان دلیل احتجاج می‌کند، اصولی او را از استدلال به آن منع کرده و می‌گوید که دلیل شما اصلاً دلیل نیست. به طور مثال قاضی ابوبکر، در بحث تخصیص عام با خروج آن بر سبب و سؤال خاص می‌گوید: «آنان نمی‌توانند بگویند که خروج لفظ عام بر سبب و سؤال خاص بر این دلالت دارد که خطاب فقط محدود به آن دو است؛ زیرا در نفس این امر اختلاف وجود دارد. پس چگونه می‌توان این امر را دلیل قرار داد؟» (باقلانی، ۳/۳۰۰؛ و نک: ۱/۲۹۷-۲۹۶).

۳-۴- ابطال دلیل با مثل آن: یعنی وقتی که خصم بر رأی خود یا یک مسأله اصولی معین به دلیلی استدلال کرد، اصولی، دلیل وی را با دلیلی که نوعاً و مضموناً از جنس آن است، باطل می‌کند. به طور مثال عده‌ای معتقدند که صیغه عام اگر به صورت مجرد از قرائن ذکر شود، بر استغراق جنس دلالت ندارد و چنین استدلال کرده‌اند: «لفظ جمع گاهی در بعض و گاهی در کل استعمال می‌شود و استعمال آن در بعض، بیشتر است؛ زیرا گفته می‌شود: «غلق الناس» و «فتح الناس» و مراد از آن، بعض است نه کل، و فرد واحد می‌گوید: «غسلت ثیابی» و منظور وی، بعض است. پس در این صورت حقیقت در بعض و کل است». قاضی ابویعلی هم با دلیلی از این جنس و مضمون، در جواب آنان می‌گوید: «جواب این است: این، با اسامی اعیان و استعمال آنها در حقیقت و مجاز باطل می‌شود؛ مانند نامگذاری مال زیاد یا مرد دانشمند و با سخاوت، به دریا و ...» (ابویعلی، ۲/۵۰۷-۵۰۵).

۳-۵- قلب: یعنی از دلیل خصم، علیه خود او استفاده شود؛ مثلاً نافیان قیاس استدلال کرده‌اند: «نظر و استدلال به عقل اختصاص دارند و دلالت عقل، واجب می‌کند

که اشیاء مختلف، دارای احکام مختلف باشند؛ نه احکام متفق...» و قاضی ابویعلی این استدلال را علیه خودشان به کار برده و می‌گوید: «جواب این است: عقل وقتی جمع بین دو چیز مختلف را منع می‌کند که در صفات نفسی چون سیاهی و سفیدی با هم اختلاف داشته باشند...؛ پس با این وجود، این دلیلی که مخالفان به آن استدلال کرده‌اند: «این از اهل لغت نقل نشده و به طریقی قطعی، از آنان ثابت نشده است. پس قائل شدن به آن واجب نیست». قاضی ابوبکر هم می‌گوید: «به دلیلی که ذکر خواهد شد، نمی‌توانند به این استدلال کنند و دلیل برای قول ما است؛ چه، اهل لغت، چیزی را به ما گفته‌اند که جایگزین نص آنان بر این می‌شود که ذکر غایت با حتی و إلا و غیره بر این دلالت دارد که حکم مابعد غایت بر خلاف حکم ما قبل آن است» (باقلانی، ۳/۳۵۹-۳۵۸؛ و نیز نک: شیرازی، التبصرة، ۳۳، ۱۲۰).

۳-۶- قول بالموجب: یعنی اینکه از دلیل طرف مقابل، چیزی استنتاج شود که وی گمان برده که محل نزاع است؛ لکن محل نزاع نیست (۳/۵۴۷). مثلاً قاضی ابوبکر، در بحث مخاطب بودن کفار به فروع شرع، می‌گوید: «پس اگر گفتند: اجماع بر سقوط آن، بر غیر مخاطب بودن کافر به آن دلالت دارد، جواب این است: این باطل است و در نفس این دعوا، نزاع وجود دارد و امت اختلافی در این ندارند که ورود دلیل نقلی بر اسقاط آنچه که قبلاً واجب شده است، جایز است» (باقلانی، ۲/۱۹۴).

۳-۷- استفاده از دلیل مخالف به نفع خود: یعنی از دلیلی که مخالف برای اثبات قول و دیدگاه خود استفاده کرده است، به نفع خود و برای اثبات نظر خود استفاده شود؛ به طور مثال، باقلانی در بحث مفهوم مخالف می‌گوید: «کسانی که قائل به عدم دلالت آن هستند، به این استدلال دارند که این، از اهل لغت نقل نشده و به طریقی یقینی از آنان ثابت نشده است؛ پس قائل شدن به آن واجب نیست. آنان، به دلیلی که ذکر خواهد شد، نمی‌توانند به این دلیل استدلال کنند و دلیل، برای قول ما است...» (باقلانی، ۳/۳۵۹-۳۵۸).

جوانب مثبت و قابل دفاع مکتب متکلمان

۱- تجرید مسائل و بی‌طرفی در تنقیح و تحلیل آنها

در این مکتب، مسائل اصولی، غالباً به صورت تجریدی و به دور از تأثیر عقاید و موضع گیری‌های کلامی و فتاوی فقهی، مورد بحث قرار می‌گیرد. آراء مخالفین و ادله آنها به صورت کامل مطرح و به نحو مستدل و علمی، مورد مناقشه واقع می‌شود و وجوه ضعف آنها و دلایل قوت و ترجیح رأی مختار، به روشنی ذکر می‌گردد. در ضمن این مناقشات و نقد و بررسی‌ها، حرمت مخالفان و استدلالات آنان همیشه محفوظ است. این ویژگی سبب شده تا کتب نگاشته شده در این مکتب، به‌سان کتبی در اصول فقه، مقارن درآیند. در موارد محدودی که رأی اصولی یک متکلم، متأثر از دیدگاه کلامی اوست، دلیل این تأثیر و تأثر، صحت آن دیدگاه کلامی از نظر اوست. در هر حال، صرف دیدگاه کلامی در یک مسأله، منجر به ارائه یک نظر اصولی نمی‌گردد. جز شخصیت‌های مستثنایی چون ابن حزم و شوکانی، تقریباً کسی را نمی‌توان یافت که از این شیوه عدول کرده باشد. نگاهی به شیوه طرح و تحلیل و اظهار نظر درباره مسأله دلالت نهد بر فساد یا مسأله حجیت مفاهیم مخالف در کتاب «جمع الجوامع» تألیف ابن سبکی، به عنوان نمونه‌ای از متون مکتب متکلمان، موجب تصدیق این ادعا خواهد شد.

۲- استقلال و آزادی در اظهار نظر

این ویژگی متفرع از ویژگی اول است. تجرید مسائل و بی‌طرفی در تحلیل آنها سبب گشته تا تحقیقات و آرا و ادله آنها با آزادی کامل مطرح شود و برخلاف مکتب فقها، حفظ اعتبار آرای اصحاب در ضمن تنقیح قواعد و مسائل اصولی و طرح دلایل آنان، لحاظ نگردد و از این راه، اصالت دلایل و استقلال استدلالات مخدوش نشود؛ به عنوان مثال، ابوالحسین بصری که خود از معتزله و شاگرد قاضی عبدالجبار است، از معارضه با ادله معتزله ابایی نداشته و در مواردی با آنها مخالفت کرده است. ابن حزم ظاهری نیز در مواضع بسیاری با ظاهریه مخالفت کرده و آنان را تخطئه کرده است. نیز کسانی چون امام‌الحرمین، به مخالفت با آرای امام مذهب خویش، شهره است (نک: مازاری، ۱) و نیزغزالی و رازی و آمدی و غیره که همیشه موافق آرای مذهب خویش نیستند. البته استقلال اصولیون این مکتب را نمی‌توان در صرف آرای منحصر کرد، بلکه محدوده آن، به روش استدلال بر آرای و مسالک آن تعمیم یافته است. برخی از آنان مسالک پیموده شده اصحاب خویش را نپسندیده و به بیان مسلک صحیح در استدلال پرداخته‌اند. این ویژگی سبب گشته تا این مکتب از حیث رأی و دلیل بسیار غنی باشد.

۳- حاکمیت اصول بر فروع

از مهمترین ویژگی‌های این مکتب، حاکمیت اصول بر فروع و رفع تأثر آزادی قواعد اصولی از فروع فقهی است. فروع مذهبی، تقریباً هیچ سهمی در ایجاد آرای اصولی نداشته و بر آنها تأثیرگذار نیستند و تنقیح و تقریر قواعد اصولی، نظری و مجرد از فروع فقهی است. می‌توان گفت که این ویژگی هم تابع ویژگی اول است؛ چه، ویژگی اول موجب شده که قواعد اصولی، فقط تابع دلیل و حجت قوی‌تر بوده و بر خلاف مکتب فقها، متأثر از فروع فقهی نباشند و فروع فقهی تنها به عنوان شاهد مثال و تطبیق قواعد ذکر گردند.

۴- توجه به تحریر محل نزاع در مسأله مورد اختلاف

قواعد اصولی، غالباً محل اتفاق نظر نبوده و محل نزاع و اختلافند؛ لکن اختلاف در این قواعد، گاه ناشی از عدم تفاهم در مورد محل اختلاف است. علمای این مکتب، به این نکته پی‌برده و تمایل زیادی به تحریر محل نزاع در مسأله مورد اختلاف نشان می‌دهند تا مناقشه و اختلاف در قاعده، دارای فایده و ثمره‌ای باشد و سوء تفاهمات و جنبه‌های غیر خلافی مسأله، از محل نزاع خارج شوند؛ به طور مثال، فخر رازی در کتاب شرح المعالم، در بحث نسخ بودن اضافه شدن چیزی بر نص می‌گوید: «به اعتقاد ما اضافه شدن چیزی به نص موجب نسخ آن نص نیست؛ اما ابوحنیفه آن را نسخ می‌داند. پس محل نزاع را معین می‌کنیم تا بحث در مورد این موضوع روشن‌تر باشد...» (فخر رازی، ۴۱/۲-۴۳؛ و نک: باقلانی، ۳/۳۲۳-۳۲۲).

۵- بحث تفصیلی و دقیق در مورد مسائل

پرداختن تفصیلی، دقیق، جامع و مانع به قواعد و مسائل اصولی، ویژگی دیگر این مکتب است؛ به نحوی که اصحاب این مکتب، همه متعلقات مسأله را مورد بحث قرار می‌دهند و همین باعث می‌شود که بحث در مورد یک مسأله، به چندین تفصیل و تطویل منجر شود. با توجه به این اسلوب، لازم است که مسأله، به صورتی دقیق تنقیح و تقریر یافته و وجوه نظر به آن منقح گردد. این امر در این مکتب به خوبی انجام پذیرفته است؛ چه، در این مکتب، مفهوم مسأله به خوبی تبیین شده و به تصویر کشیده می‌شود تا برای محقق روشن‌گردد و سپس آرای موجود در مسأله، ادله و شیوه استدلال آنان و مناقشه این دلایل بیان می‌گردد.

تا رأی درست به دست آید. این ویژگی به صورتی نزدیک و متقارب در میان مؤلفات این مکتب مشاهده می‌شود. بهترین آنها در این باره، کتاب «المحصول» فخررازی است؛ چه، در این کتاب همه مسائل اصولی تقریر و تنقیح یافته و به تفصیل در مورد آنها سخن گفته شده و صور و اقوال و استدالات مطرح و محتمل تبیین گشته است.

۶- توجه به عقل و قدرت آن در نظر و ادراک

اصولپون متکلم، در مؤلفات اصولی خود، مجال قابل ملاحظه‌ای برای آزادی عمل عقل باز کرده‌اند و به مدد آن توانسته‌اند که به تحقیقات خود، قدرت و وجاهت و زیبایی و براعت استدلال ببخشند. عقل، ملکه ادراک معقولات، وسیله تعقل، تفکر، نظر، تأمل و تلاش برای فهم کنه اشیا است. اصولپون متکلم، به کمک آن توانسته‌اند به بنای دقیق مباحث علم اصول فقه و بررسی عمیق و دقیق قواعد آن بپردازند. جایگاه عقل با این معنا نزد آنها محل اختلاف نیست و واضح‌تر از این است که محل انکار واقع شود. در آثار آنان، ادله عقلی فراوانی به چشم می‌آید؛ بی‌آنکه با نصوص و ادله شرعی تناقض داشته باشد. علت وفور ادله عقلی در مؤلفات آنان را می‌توان در تلاش آنان برای استحکام بخشی به آرای خود و محدودیت ادله نقلی و عدم شمول آنها بر همه مسائل اختلافی در اصول فقه جستجو کرد. اعتبار عقل نزد آنان چنان است که حتی ادله نقلی تابع فهم و تأویل عقل قرار گرفته است. به نحوی که عقل می‌تواند از لفظ واحد، چند معنا را برداشت کند و این امر منجر به تأویل لفظ واحد و در نتیجه اختلاف آرای در مسأله واحد شود.

جنبه‌های قابل انتقاد مکتب متکلمان

۱- پرداختن به مسائل غیر اصولی و مسائلی فاقد مدخلیت در استنباط احکام

علم اصول، علم به قواعدی کلی و ادله اجمالی است که با آن به استنباط احکام شرعی عملی از ادله تفصیلی می‌پردازند؛ یعنی علم به قواعدی است که با استنباط احکام فقهی ارتباط دارند. با این حال، در کتابهای نگاشته شده در این مکتب، مسائل و مباحثی وجود دارد که ارتباطی به قواعد اصولی ندارند؛ بلکه از مسائل علم کلام و علم منطق هستند. بدین طریق چیزهایی که جزء این علم نیستند، داخل آن شده‌اند. البته دعوت به تهذیب قواعد و مسائل اصولی از آن مباحث غیر مرتبط، از سوی کسی چون ابوالحسنین بصری در کتاب «المعتمد فی أصول الفقه» آغاز شد. او استاد خود قاضی

عبدالجبار را به خاطر داخل کردن مباحث کلامی در کتاب «العمد» مورد انتقاد قرار داده و آن مباحث را در کتاب خود، المعتمد نیآورده است و حتی همین امر سبب شده که وی به تألیف کتاب «المعتمد» بپردازد. وی در مقدمه کتاب خود می‌گوید: «من قبلاً کتاب «العمد» را شرح کرده‌ام و به تفصیل در مورد آن سخن گفته‌ام. چیزی که بعد از انجام این کار مرا به تألیف این کتاب - المعتمد - در اصول فقه واداشت این است که من در ترتیب ابواب آن کتاب - العمد - و تکرار بسیاری از مسائل آن و شرح ابوابی از دقائق کلام که مربوط به اصول فقه نیست، مانند بحث در مورد أقسام العلوم و حد الضروری منها، المكتسب، تولید النظر العلم و نفی تولیدة النظر و مسائلی دیگر، همان روش و طریق کتاب را در پی گرفتم و به این سبب آن کتاب، طولانی و گسترده شد» (نک: بصری، ۳/۱). اما این دعوت ابوالحسین، زیاد مقبول نشد و کسانی که بعد از وی آمدند، آن مباحث را در کتابهای خود تکرار کردند و حتی عده‌ای چون امام‌الحرمین و غزالی پا را از این فراتر نهاده و مباحثی از علم منطق را هم به آن افزودند و اگر چه غزالی در ابتدای «المستصفی» اظهار داشت که این گونه مباحث، جزء مباحث علم اصول نیست و ناسخان کتاب می‌توانند این مقدمه منطقی کتاب را از کتاب حذف کنند، (نک: غزالی، ۱۰) اما این سخن، مانع اصولیون در إدخال مباحث کلامی و منطقی در علم اصول نشد. البته نمی‌توان مباحث دخیل در قواعد اصول را محدود به مباحث کلامی و منطقی کرد؛ بلکه مباحث لغوی از قبیل حقیقت کلام، مأخذ لغات، حکم اثبات لغت با قیاس و غیره نیز داخل آن شدند.

۲- مناقشه مسائل فاقد آثار فقهی

نظر عقلی، اگر چه دارای جنبه‌های مثبت زیادی است، اما از جوانب سلبی هم خالی نیست؛ چه، بعضی از اصولیون این مکتب، به پاره‌ای، مسائل نظری می‌پردازند که در ظاهر، قاعده اصولی هستند، اما فاقد آثار و نتایج فقهی می‌باشند. در نتیجه، این امر سبب می‌شود که اختلاف در آنها نظری و فاقد فایده فقهی باشد. به عنوان نمونه، در کتاب «العدة» قاضی ابویعلی حنبلی می‌توان این مسائل را مشاهده کرد: «الأمر هو الأصوات المسموعة؛ الفعل لا یسمى أمراً؛ الأمر یتعلق بالمعدوم؛ الأمر لا یتوقف علی المصلحة خلافاً للمعتزلة و غیره». احتمالاً، وجود همین مسائل در کتب اصولی بوده که شاطبی را بر آن

داشته تا در مقدمه کتاب «الموافقات» بگوید: «هر مسأله‌ای از مسائل علم اصول فقه که بر بحث در آن، عملی مترتب نمی‌شود، بحث در مورد آن بی‌فایده است» (ص ۲۳).

۳- عدم توجه لازم به فروع فقهی

گرچه قبلاً گفتیم که پژوهش نظری صرف در قواعد اصولی، سبب حاکمیت اصول بر فروع شده است. نیز گر چه بعضی از مسائل فقهی در کتابهای این مکتب ذکر شده است، اما توجه آنان به این امر ناکافی، و توجه آنها به نظر عقلی در برخی مواضع، از حد خارج و سبب عدم تطبیق قواعد اصولی بر فروع و بیان آثار فقهی آنها شده است. فایده این قواعد، در تطبیق آنها بر فروع فقهی معلوم می‌شود. از این رو، عده‌ای که این مشکل را دریافتند، بعدها، تصمیم به جبران این نقیصه گرفته و در تألیفاتی مستقل، به تطبیق قواعد اصولی بر فروع فقهی پرداختند. از آن جمله، می‌توان به کتاب «التمهید فی تخریج الفروع علی الأصول» از جمال الدین اسنوی و کتاب «تخریج الفروع علی الأصول» از ابوالمنقب زنجانی و کتاب «مفتاح الوصول إلی بناء الفروع علی الأصول» از تلمسانی مالکی اشاره کرد.

۴- مبالغه در بیان استدلالات و طرح اعتراضات فرضی و جواب آنها

توجه اصولیون متکلم به تتبع ادله و تمایل به قوت و قانع کننده بودن آنها، آنان را بر آن داشته که در طرح استدلالات و اعتراضاتی فرضی از جانب مخالفان خود، بسط مقال دهند؛ چنانکه در کتابهای آنان به کرات، به عبارات «فإن قیل کذا قلنا کذا» بر می‌خوریم. ممکن است این ادله و اعتراضات، اساساً به ذهن مخالف خطور نکرده باشد. حتی گاه در برخی نوشته‌های آنان، از قبیل «التقریب و الإرشاد» قاضی ابوبکر باقلانی، تعداد آنها بیشتر از ادله مخالفین می‌شود. این امر، گرچه ممکن است که جنبه ایجابی داشته و راه را بر اعتراضات احتمالی مخالف ببندد، اما سبب اطاله و موجب ملال و گناه فاقد فایده است. امام‌الحرمین در موضعی، در اعتراض به این امر، می‌گوید: «معترضان در این باره اعتراضات زیادی مطرح کرده‌اند. به گمان من بیشتر این اعتراضات فاسد را مصنفان از روی تکلف مطرح کرده‌اند تا به هر تقدیر جواب‌هایی برای آنها تنظیم کنند. اما من خود را سزاوار طرح چنین اعتراضاتی و پاسخ به آنها نمی‌بینم» (۴۳۵/۱).

نتیجه

این مکتب اصولی، از حیث روش، راهی منطقی و علمی را پیموده و از حیث متدلوژی، از چهارچوبی منطقی و روشمند برخوردار است. با این وجود، از آنجا که علم اصول با علم فقه رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و بنیان فقه به شمار می‌آید، به علت تأثیر زیاد از منطق، تا حدودی از فقه به دور شده و مسائلی غیر مرتبط با استنباط احکام در آن مطرح شده و نقائص دیگری به آن داخل شده است و همین عامل، علما را به جبران آن با نگارش کتاب‌هایی در تخریج فروع بر اصول و تنقیح کتب اصولی از مباحث غیر مرتبط و نگارش کتاب‌هایی در جمع میان طریق متکلمین با طریق فقیهان کرده است. لکن حسن این مکتب بیشتر است و بهره‌مندی آن از ساختار منطقی و علمی، سبب گرایش بیشتر علما به آن شده است؛ به طوری که بیشتر منابع اصولی در میان اهل سنت، بر مبنای اصول این مکتب هستند و حتی مکاتب مخالف آن، چون مکتب فقیهان را متأثر از خود ساخته است و حتی می‌توان ادعا کرد که مکتب فقیهان، دیر زمانی است که منسوخ شده است؛ چه، حوزه آن، فقط تا زمان عصر سرخسی و دبوسی ادامه دارد و نگارش‌های اصولی بعدی را بیشتر در مکتب متکلمان یا جمع میان این دو مکتب می‌بینیم.

فهرست منابع

۱. آمدی، سیف‌الدین ابوالحسن علی بن علی بن محمد، *الإحکام فی أصول الأحکام*، ت: ابراهیم عجزوز، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۶/۲۰۰۵ هـ ق، چاپ پنجم؛
۲. ابویعلی، محمد بن حسین فراء بغدادی، قاضی ابویعلی، *العدة فی أصول الفقه*، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۳/۲۰۰۲ هـ ق، چاپ اول؛
۳. باجی، ابوالولید سلیمان بن خلف، *إحکام الفصول فی أحکام الأصول*، ت: عبدالمجید ترکی، دار الغرب الإسلامی، بیروت، ۱۴۰۷ هـ ق/۱۹۸۶، چاپ اول؛
۴. باقلانی، محمد بن طیب، قاضی ابوبکر، *التقریب و الإرشاد الصغیر*، ت: عبدالحمید بن علی ابوزنید، مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۸/۱۹۹۸ هـ ق، چاپ اول؛
۵. بصری، ابوالحسن محمد بن علی بن طیب، *المعتمد فی أصول الفقه*، ت: خلیل المیس، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۶/۲۰۰۵ هـ ق، چاپ سوم؛

٦. تلمساني، عبدالله بن محمد بن علي شرفالدين، ابومحمد، ابن تلمساني، شرح المعالم في أصول الفقه، ت: عادل أحمد عبدالموجود - علي محمد معوض، عالم الكتب، بيروت، ١٤١٩ هـ ق/١٩٩٩؛
٧. جويني، ابوالمعالي عبدالملك بن عبدالله بن يوسف، امام الحرمين، البرهان في أصول الفقه، ت د. عبدالعظيم الديب، دار الوفاء، مصر، ١٤١٢/١٩٩٢ هـ ق، چاپ سوم؛
٨. خرابشة، عبدالرؤوف مفضي، منهج المتكلمين في استنباط الأحكام الشرعية، دار ابن حزم، بيروت، ١٤٢٦/٢٠٠٥ هـ ق، چاپ اول؛
٩. خليف، فتح الله، فلاسفة الإسلام: ابن سينا، الغزالي، فخر الدين الرازي، دار الجامعات المصرية، اسكندريه، ١٩٧٦، چاپ اول؛
١٠. خن، مصطفى سعيد، أبحاث حول أصول الفقه الإسلامي تأريخه و تطوره، دار الكلم الطيب، دمشق - بيروت، ١٤٢٠/٢٠٠٠ هـ ق، چاپ اول؛
١١. رازي، فخرالدين محمد بن عمر، المحصول في علم أصول الفقه، ت: عادل عبد الموجود و علي محمد معوض، المكتبة العصرية، بيروت، ١٤٢٠/١٩٩٩ هـ ق، چاپ دوم؛
١٢. شاطبي، ابواسحاق ابراهيم بن موسى لخمى غرناطي، الموافقات في أصول الشريعة، تحقيق محمد اسكندراني و عدنان درويش، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٢٧/٢٠٠٦ هـ ق؛
١٣. شلبي، محمد مصطفى، أصول الفقه الإسلامي، دار النهضة العربية، بيروت، ١٤٠٦/١٩٨٦ هـ ق؛
١٤. شيرازي، ابواسحاق ابراهيم بن علي بن يوسف، التبصرة في أصول الفقه، ت: محمد حسن اسماعيل، دار الكتب الإسلامية، بيروت، ١٤٢٤/٢٠٠٣ هـ ق، چاپ اول؛
١٥. همو، الوصول إلى مسائل الأصول، ت عبدالمجيد تركي، الشركة الوطنية للنشر و التوزيع، الجزائر، ١٣٩٩/١٩٧٩ هـ ق، چاپ اول؛
١٦. غزالي، ابوحامد محمد بن محمد بن محمد، المستصفى في علم الأصول، ت: محمد عبدالسلام عبد الشافي، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٢٠/٢٠٠٠ هـ ق؛
١٧. فلوسي، مسعود بن موسى، مدرسة المتكلمين، مكتبة الرشد، رياض، ١٤٢٥/٢٠٠٤ هـ ق، چاپ اول؛
١٨. فوقية، حسين محمود، منهج المسلمين في علم الكلام، المعهد العالمي للفكر الإسلامي، الجزائر، ١٩٨٨؛
١٩. قرافي، شهاب الدين ابوالعباس احمد بن ادريس، الفروق، دار إحياء الكتب العربية، القاهرة، بي تا؛

۲۰. کلودانی، ابوالخطاب محفوظ بن احمد بن حسین، *التمهید فی أصول الفقه*، مرکز البحث العلمی و التراث الإسلامی، جامعة أم القرى، مكة، ۱۹۸۵/۱۴۰۵ هـ ق، چاپ اول؛
۲۱. مازری، ابوعبدالله محمد بن علی بن عمر بن محمد تمیمی، *إيضاح المحصول من برهان الأصول*، ت: دکتر عمار طالبی، دار الغرب الإسلامی، بیروت، ۲۰۰۱، چاپ اول؛
۲۲. وارجلانی، ابویعقوب یوسف ابراهیم، *العدل و الإنصاف فی أصول الفقه و الإختلاف*، المطبعة العربية، غردایة، ۱۹۸۷.